

ایمان

مفاهیم ای تطبیقی بین اسلام و مسیحیت

مصطفی آزادگان



- چکیده
- این مقاله نگاهی تطبیقی به مسئله ایمان از دیدگاه اسلام و
- مسیحیت افکنده و در باب ماهیت، متعلق، ابعاد و آثار ایمان به
- بحث پرداخته است! همچنین به طور گذرا، ارتباط ایمان با
- مقولاتی همچون علم و عمل را نیز بررسی کرده است.

ایمان مسیحی

ایمان^(۱) در کتاب مقدس، سرآمد همه فضایل به شمار می‌آید. ما تنها به وسیله ایمان نجات می‌یابیم: «... به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت.»^(۲) به وسیله ایمان در روح قوی می‌گردیم^(۳) و به وسیله ایمان تقدیس می‌شویم: «... بلکه محض ایمان دل‌های ایشان را ظاهر نمود.»^(۴) ایمان ما را محفوظ و پایدار می‌دارد: «... زیرا به ایمان قائم هستید»^(۵) و سبب شفا یافتن ما^(۶) و پیروزی بر مشکلات می‌شود.^(۷)

در قاموس کتاب مقدس، بی‌ایمانی گناهی بس بزرگ و نابخشودنی به حساب می‌آید.^(۸)

ماهیت ایمان

مکاتب و اندیشمندان مسیحی درباره حقیقت ایمان، برداشت‌های متفاوتی دارند که تنها به بررسی دیدگاه‌های شاخص کاتولیک و پروتستان می‌پردازیم:

دیدگاه کاتولیک

این دیدگاه در قالب نظریه توماس آکویناس (۱۲۲۵-۱۲۷۴) مورد بررسی قرار می‌گیرد. عناصر اصلی نظریه او در تحلیل‌های جدید کاتولیکی اندیشمندانی همچون پاسکال و ویلیام جیمز مشاهده می‌شوند.

عناصر عمده نظریه آکویناس درباره ایمان^(۹)

الف. ایمان تصدیق گزاره‌های وحیانی و قبول قلبی آن‌هاست. آکویناس دو پدیده «وحی» و «ایمان» را در ارتباط با هم مورد تحلیل قرار داده، می‌گوید: «وحی عبارت است از: مجموعه‌ای گزاره که به وسیله خداوند به رسول خود القا شده است. این گزاره‌ها در کتاب گرد آمده و مؤمنان کسانی هستند که به این گزاره‌ها باور دارند. ایمان ماهیتی معرفتی دارد و عبارت است از تصدیق گزاره‌های وحی شده و قبول قلبی آن‌ها.»^(۱۰)

مطابق این تعریف، تلقی آکویناس از وحی، گزاره‌ای است؛ یعنی خداوند در فرایند وحی، یک سلسله گزاره و قضایایی را به پیامبران نازل می‌نماید که اگر این عمل توسط خدا صورت نمی‌گرفت، عقل و توانایی آدمیان هیچ‌گاه به مضامین آن گزاره‌ها دست نمی‌یافتند. مطابق این تعریف از وحی، طبعاً ایمان هم متناسب با آن، شناخت آن مجموعه و تصدیق و باور قلبی آن‌ها خواهد بود.^(۱۱)

ب. ایمان نوعی باور و آگاهی است که بین معرفت (= علم^(۱۲)) و رأی و گمان^(۱۳) قرار دارد؛ یعنی ایمان نه در حد بالای معرفت علمی است و نه در حد پایین رأی و گمان؛ زیرا

معرفت در معرفت‌شناسی عبارت است از: «باور صادق موجه»؛ یعنی اعتقادی مطابق با واقع که شواهد و دلایل کافی بر صدق آن وجود دارد، به گونه‌ای که هر کسی از آن شواهد و مدارک آگاه شود، صدق قضیه موردنظر را بدون تردید می‌پذیرد. اما معرفتی که در ایمان وجود دارد، اگرچه دو شرط نخست را دارد - یعنی مؤمن باور صادق دارد - اما صدق باورش دارای شواهد و دلایل کافی نیست. برای مثال، حضور خداوند آن قدر ملموس نیست که بتواند دلیلی قاطع بر علم به وجودش اقامه کرد؛ زیرا در برابر آن، شواهدی مانند شرور وجود دارند که موجب سستی شواهد صدق گزاره مربوط به خدا و صفات او مانند خیر مطلق و قدرت مطلق می‌شوند. بدین‌روی، آکویناس معتقد است: «در ساحت معرفتی، با وجود این شواهد ناقص، نباید اعتقاد و جزم به اوصاف کمال خداوند داشت و اگر هم اعتقادی حاصل شود، غیرمعقول است.»^(۱۴)

بنابراین، ایمان از آن‌رو که بر شواهد نا کافی و ناقص مبتنی است، از حیث معرفتی در مرتبه‌ای پایین‌تر از علم قرار می‌گیرد. اما نباید آن را تا حد رأی و گمان تنزل داد. «رأی» به اعتقادی گفته می‌شود که فاقد دلیل و شاهد است و احتمال خلاف در آن می‌رود، در صورتی که «ایمان» هرگز بدون شاهد نیست و هیچ‌گاه احتمال خلاف و تردید در آن راه ندارد.

منظور از «شاهد» دو قسم است: شاهد عقلی و شاهد تجربی. اگر ادعا کردیم که «علی در اینجا نشسته است» و از ما دلیل و شاهد طلب شد، می‌توانیم با اشاره حسی نشان دهیم و آن را به اثبات برسانیم. در اینجا، به قضیه مذکور معرفت داریم و شاهد تجربی کافی نیز برایش ذکر کرده‌ایم. ولی اگر در همین حال، ادعا کنیم که «علی در جای دیگر نیست»، در اینجا نمی‌توان شاهد تجربی اقامه کرد، بلکه باید شاهد عقلی آورد؛ علی در یک آن، نمی‌تواند در دو جا وجود داشته باشد؛ علی در اینجا است، پس علی در جای دیگر نیست. در اینجا نیز ما به قضیه مذکور معرفت داریم، اما شاهدمان عقلانی است و نه تجربی. البته شواهد تجربی بر دو دسته‌اند: شواهد تجربی بیرونی و شواهد تجربی درونی. از این‌رو، به اعتقاد آکویناس، عارف همانند فیلسوف، به وجود خداوند معرفت دارد، نه ایمان؛ عارف با استناد به شواهد تجربی درونی و فیلسوف با استناد به شواهد عقلی.^(۱۵)

ج. متعلق ایمان عالم غیب است. اختلاف ایمان و وحی در ناحیه شواهد، سبب این اعتقاد آکویناس شد که علم چون دارای شواهد کافی است، به مشهودات تعلق می‌گیرد، اما ایمان به عالم غیب تعلق دارد؛ زیرا شواهد کافی ندارد. از این‌رو، شخص واحد نمی‌تواند به یک چیز هم عالم باشد و هم مؤمن؛ زیرا آن چیز یا شواهد کافی دارد و یا شواهد کافی ندارد؛ در

این برداشت، ایمان نیز پذیرش بی چون و چرای آن حقایق و حیانی از جانب انسان است. از این رو، شورای واتیکان در سال ۱۸۷۰ «ایمان» را این گونه تعریف کرد: «یک کیفیت



ماوراءالطبیعی که به واسطه آن، در حالی که لطف خداوند شامل حال ما گردیده و به مدد ما شتافته، باور کنیم که چیزهایی که خداوند وحی کرده، همه واقعی هستند.» (۲۱)

نقشی که این دیدگاه به اراده در ایمان داده است، زمینه‌ای شد برای شماری از نظریه‌های جدید در باب ایمان که به نظریه‌های اراده‌گرایانه در باب ایمان مشهور شده‌اند؛ مانند نظریه‌های بلز پاسکال، ویلیام جیمز، تننت، و برخی دیگر. (۲۲)

دیدگاه پروتستان

مارتین لوتر، بنیانگذار اصلاح کلیسا، «ایمان» را همان

صورت نخست، متعلق علم و در صورت دوم، متعلق ایمان می‌باشد.

اما یک قضیه نسبت به دو شخص می‌تواند متفاوت باشد؛ بدین صورت که نسبت به یک شخص متعلق ایمان، و نسبت به شخص دیگری متعلق علم باشد؛ همانند قضیه «خدا وجود دارد» که برای فیلسوف متعلق علم و برای بسیاری از مردم متعلق ایمان است. (۱۶)

د. ایمان به واسطه اراده انسانی تحقق می‌یابد و این اراده مسبوق به فیض الهی است.

تا اینجا دانستیم که بنا بر نظریه آکویناس، ایمان باور صادقی است که شواهد کافی برایش وجود ندارند. حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا به اعتقاد آکویناس، ایمان امری نامعقول و ناموجه است و باید از آن دست کشید یا به عکس، دارای توجیه عقلانی است؟

آکویناس می‌گوید: ایمان دارای توجیه عقلانی است، و راهی که برای جبران ضعف شواهد و توجیه ایمان در پیش می‌گیرد دخالت دادن عنصر اراده و خواست آدمی است. به اعتقاد او، در فرایند ایمان، «عنصر اراده و خواست آدمی دخالت می‌کند و در اثر آن، عقل انسان چنان مؤکد و سخت به وجود خداوند و دیگر اصول دینی اعتقاد پیدا می‌کند که منجر به اطاعت محض او از خداوند می‌شود. ایمان کار عقل است و همان تصدیق به حقیقت الوهی، اما تصدیقی که ریشه در خواست آدمی دارد. پس خواست و اراده ماست که به کمک فقدان مدارک کافی آمده، نقص آن‌ها را جبران می‌کند.» (۱۷)

پس چون در ایمان - به خلاف علم - شواهد کافی وجود ندارد تا به طور قهری تصدیق به آن حاصل آید، جا برای اراده و اختیار آدمی هست که تصدیق بکند و یا تصدیق نکند. و مؤمن کسی است که با وجود شواهد ناقص، تصمیم به تصدیق به وجود خدا می‌گیرد و به آن شواهد ناکافی پاسخ مثبت می‌دهد. آکویناس وجود شواهد ناقص را برای ایمان لازم می‌داند، تا عنصر ایمان به صورت ضد عقلانی و عقیده‌ای فاقد مدرک در نیاید. (۱۸)

نکته‌ای که باید به آن اشاره شود این است که آکویناس در باب اراده ایمان، قایل به فیض الهی است؛ یعنی علت اینکه با وجود شواهد ناقص، عده‌ای تصمیم به ایمان می‌گیرند، آن است که لطف سابق خداوند شامل حال آنان شده و آن لطف، کمبود شواهد را جبران می‌کند. (۱۹)

با توجه به دیدگاه آکویناس، دائرةالمعارف کاتولیک درباره وحی می‌نویسد: «وحی را می‌توان به عنوان انتقال برخی حقایق از جانب خداوند به موجودات عاقل از طریق وسایلی که ورای جریان معمول طبیعت است، تعریف نمود.» (۲۰) مطابق

اعتماد^(۲۳) به خدا می‌داند. ایمان یعنی: «اعتماد همه‌چانه به فیض الهی و عشق و محبت آشکار به عیسی مسیح»^(۲۴) به اعتقاد وی، باور دو کاربرد دارد: یکی به معنای «باور به یک گزاره»^(۲۵) و دیگری به معنای باور به کسی^(۲۶)، و روح ایمان بر خلاف آکویناس، باور به کسی است، نه باور به یک گزاره. اختلاف لوتر با شورای واتیکان نیز در همین نکته است که آن‌ها باورهای گزاره‌ای را مقدم می‌دانند، اگرچه تصریح می‌کنند که این باورهای گزاره‌ای باید بر اساس باور به کسی (خدا) فراهم آیند. اما لوتر گوهر ایمان را باور به خدا می‌گیرد و باور به گزاره‌های وحیانی را در مرتبه بعد قرار داده، آن‌ها را برای گوهر ایمان لازم نمی‌شمارد.^(۲۷)

ریچارد سویین برن، تفسیری از کلام لوتر ارائه می‌دهد که مطابق آن، نظریه لوتر بر همان نظریه آکویناس استوار می‌گردد؛ بدین معنا که سویین برن «اعتماد» را به معنای «علم به خیرخواهی خداوند» معنا کرده است؛ علمی که شواهدی بر خلاف آن در طبیعت یافت می‌شوند. با این همه، بر اساس خواست و اراده خود به خدا ایمان آورده، به او اعتماد می‌کنیم.^(۲۸)

اما جان هیک، در تفسیر کلام لوتر می‌نویسد: مارتین لوتر نقطه شروع ایمان را پاسخ به پرسش از وجود خدا ندانسته و مفهوم اعتماد لوتر به معنایی که سویین برن گفته نیست، از نگاه لوتر وجود خدا آن قدر روشن است که نیازی به استدلال و برهان بر وجودش نیست. ایمان از نگاه او، دانستن وجود خدا نیست، بلکه دل سپردن و اعتماد به خدای آشکار است. مطابق این تفسیر از کلام لوتر، نظریه او از مجموعه نظریه‌های گزاره‌ای در باب ایمان خارج می‌شود و در مقابل آن‌ها قرار می‌گیرد.^(۲۹)

نظریه جان هیک درباره ایمان

جان هیک، متکلم پروتستانی معاصر، نظریه‌ای درباره ایمان ارائه داده که طرفداران زیادی در میان این فرقه دارد. مدافعان این نظریه پیشینه آن را به اندیشه مصلحان کلیسا - یعنی لوتر و کالون و دیگران - و حتی جلوتر، به کلیسای نخستین برمی‌گردانند. مطابق این نظریه، «وحی» به حوادثی گفته می‌شود که در اثر دخالت خداوند در تاریخ به وجود می‌آیند. «مضمون وحی مجموعه‌ای از حقایق درباره خداوند نیست، بلکه خداوند از راه تأثیر گذاشتن در تاریخ، به قلمرو تجربه بشری وارد می‌گردد»^(۳۰) از این رو، وحی از مقوله حادثه است، نه گفتار.

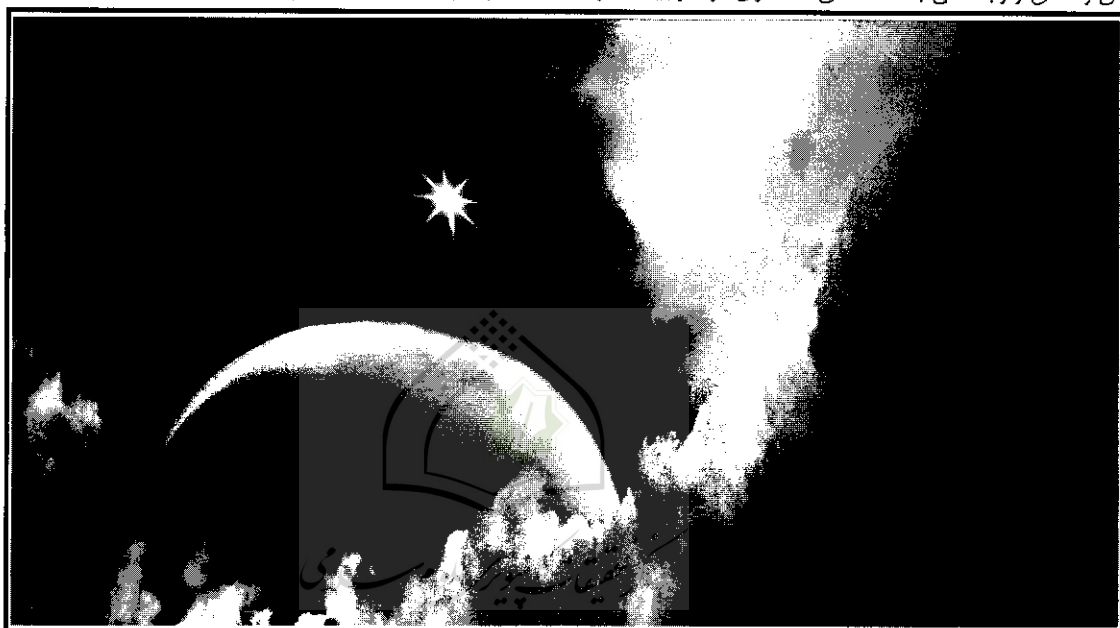
مطابق این تفسیر از «وحی»، ایمان از سنخ تصدیق چند گزاره وحیانی نخواهد بود، بلکه «شناخت اختیاری فعل خداوند

در تاریخ بشر است و شامل دیدن، ادراک کردن یا تعبیر حوادث به طریقی خاص است.»^(۳۱) بنابراین، ایمان از سنخ دیدن و تجربه کردن است. ایمان شناخت و تجربه حوادث وحیانی است و خداوند با آن حوادث وحیانی در قلمرو تجربه بشر قرار می‌گیرد. مراد او از «شناخت اختیاری فعل خداوند» آن است که ظهور خدا در جهان نه چندان آشکار است که همه به راحتی آن را ببینند و متقاعد شوند، و نه چندان مستور و پنهان از دیدگان است که رهروان راستین کوی او از شناختش بازمانند؛ زیرا در هر یک از این دو حالت، جایی برای اختیار و اراده انسان باقی نمی‌ماند. در صورت نخست، بدون اراده ایمان می‌آورد و در صورت دوم، ایمان نمی‌آورد و اگر هم ایمان برایش حاصل شود، ایمانی کورکورانه خواهد بود. «از این رو، فرایند آگاهی یافتن نسبت به خداوند، اگر نخواهیم که استقلال شکننده شخصیت انسانی در هم شکسته شود، باید متضمن پاسخ آزادانه خود فرد از روی بینش و رضایت باشد.»^(۳۲)

اما منظور جان هیک، از «حوادث وحیانی» و تعبیر آن‌ها این است که ما روزانه حوادث بی‌شماری را مشاهده می‌کنیم که از کنارشان به آسانی می‌گذریم. اما گاهی تجربه‌ای در این حوادث رخ می‌دهد که انسان در آن‌ها دست خدا را مشاهده می‌کند، به گونه‌ای که آن حادثه پس از آن تجربه ایمانی، به طور جاودانه امری معنادار و مهم جلوه می‌کند. هرگاه این نوع تجربه در حادثه‌ای رخ دهد، انسان حضور خدا و صفات او را درک می‌کند. وی برای تبیین این مسئله از اصطلاح «Experiencing as» (چنین تجربه می‌کنم که) استفاده می‌کند. وی این واژه را از اصطلاح «Seeing as» (چنین می‌بینم که)، که لودیک ویتگنشتاین آن را هنگام بحث از مسئله معرفت‌شناسی تصاویر دو پهلو و معنادار^(۳۳) به کار می‌برد، به عاریت گرفته است. برای مثال، صفحه‌ای را در نظر بگیرید که ظاهراً پوشیده از نقطه‌های درهم و برهم است که وقتی در آن خیره می‌شویم، ناگهان به صورت تصاویر انسان‌هایی در می‌آید که در میان درختان ایستاده‌اند. اکنون آن صفحه به صورت تصویری که دارای این نوع خاص از معناست به چشم می‌آید و نه به صورت‌های دیگر. حال، هرگاه به آن صفحه نگاه شود، دیگر معنای خاصی برای شما خواهد داشت و اهمیتی می‌یابد که پیشتر نداشت؛ یعنی آن نقطه‌ها و خط‌ها مفهومی تازه برای شما دارند. جان هیک می‌گوید: همان‌گونه که در آن تصویر این اتفاق روی می‌دهد، در تجارب ایمانی نیز که فرایند پیچیده‌تری از دیدن محض هستند و شامل ادراک و تعبیر آن نیز می‌شوند، می‌توانند مانند «seeing as» به صورت «experiencing as» درآیند؛ یعنی به صورتی درآیند که انسان هر وقت آن حادثه را ببیند، آن تجربه تداعی شود؛ یعنی

حضور و قدرت خدا را در آن حادثه ببیند و تجربه کند.^(۳۴) اما مراد جان هیک از تعبیر «interpretation» واکنشی است که انسان در موقعیت‌های گوناگون از خود نشان می‌دهد، چه به صورت بیان و گفتار باشد و چه به صورت‌های دیگر. بنابراین، از نظر او، «ایمان» عبارت است از: «دیدن حادثه‌هایی که افعال الهی هستند و با این حساب، واکنشی خاص از ما می‌طلبد که همان عبودیت است.»^(۳۵) از این رو، جان هیک ایمان را امری تجربی دانسته، اساس آن را تعلق و وابستگی به خدا می‌داند. وی در توجیه کنار

آگاهی، ایمان قدم نهادن در تاریکی، و بی‌اساس خواهد بود.^(۳۹) از این رو، انسان‌ها نخست باید حقیقت خداوند و عیسی مسیح را بشناسند و آن‌گاه در پرتو این آگاهی، قلبشان ایمان بیاورد. بر این اساس، ایمان دینی آن چنان نیست که برتراند راسل بیان کرده است؛ یعنی «اعتقاد به چیزی که می‌دانید آن‌گونه نیست»،^(۴۰) بلکه بر تأملات عقلانی (اعتقاد به صدق یک گزاره یا قضیه) متکی است. اعتقاد درباره‌ی اینکه «خداوند شبیه چیست و شخص چگونه با او ارتباط یابد، ایمان به خداوند و مؤمنانه زیستن، چیزی بیش از تصدیق عقلی



گذاشتن استدلال و رو آوردن به تجربه‌گرایی می‌گوید: «همان‌طور که پایه‌های اولیه‌ی هر علمی بر اساس مشاهدات تجربی است، مبادی اولیه‌ی کلام هم بر اساس مشاهدات پیامبران شکل گرفته است.» مشاهدات پیامبران، که بارزترین تجربه‌های حوادث و حیاتی است، مبنای سنت دینی خاصی قرار می‌گیرد و ملاک صحت و سقم تجربه‌های دیگران است.^(۳۶)

ابعاد ایمان

با توجه به تحلیل‌های پیش گفته و نیز تحلیل‌ها و نظریه‌های متفاوت دیگری که در این زمینه وجود دارند، می‌توان گفت: گوهر ایمان دارای سه بعد است:

الف. **بعد معرفتی:** ایمان بدون داشتن آگاهی تحقق نمی‌یابد. شناخت متعلقات ایمان شرط ایمان است. به تعبیر پولس، «لهدا، می‌دانیم خدایی هست و به همین دلیل، به وجود او ایمان می‌آوریم»^(۳۷) و یا در مز مور آمده است: «آنانی که نام تو را می‌شناسند بر تو توکل خواهند داشت؛ زیرا ای خداوند، تو طالبان خود را هرگز ترک نکرده‌ای.»^(۳۸) بنابراین، بدون داشتن

اعتقاد به وجود خداوند و اعتقاد به کمال مطلق قدرت، علم و عدل اوست. اما ایمان به خداوند حداقل مستلزم این قبیل اعتقادات است... ایمان دینی به هر حال، مبتنی بر اعتقاداتی است که شخص راجع به متعلق ایمانش دارد.^(۴۱) البته روشن است که مراد از معرفت، «باور صادق موجه» که هیچ شاهد مخالفی نداشته باشد، نیست.

ب. **بعد ارادی:** ایمان افزون بر وجه معرفتی، متضمن وجه ارادی نیز هست که در قالب تعهد به موضوع ایمان و اطاعت از فرامین جلوه‌گر می‌شود.^(۴۲) این بعد از ایمان به معنای «تسلیم کامل اراده به خداوند مسیح» است. «واژه یونانی و عبری 'ایمان'، هر دو به معنای انقیاد تام و تسلیم کامل اراده آمده است.»^(۴۳) بنابراین، ایمان از این حیث، شامل سپردن دل به خدا و پذیرفتن مسیح به عنوان نجات‌دهنده است. «ای پسر، دل خود را به من بده و چشمان تو به راه‌های من شاد باشد.»^(۴۴) و آیه «بیا بید نزد من، ای تمام زحمتکشان و گران‌باران، و من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود بگیرید و از من تعلیم یابید.»^(۴۵) در تشویق‌های کتاب مقدس به ایمان به مسیح، عمل تسلیم شدن مستتر است. «ایمان آوردن به خداوند بودن

مسیح به این معناست که او را به عنوان خداوند بشناسیم و نمی‌توانیم او را خداوند بشناسیم، مگر اینکه خودمان کنار برویم.» (۴۶)

ج. بعد عاطفی: این بعد از ایمان از جنس اعتماد عشق و امید است. «پس ایمان اعتماد بر چیزهای امید داشته شده است و برهان، چیزهای نادیده.» (۴۷) در ایمان نجات‌بخش، افزون بر شناخت و پذیرش حقیقت انجیل، باید اعتماد به عیسی مسیح را افزود. (۴۸) بنابراین، هرگاه سخن از ایمان به میان می‌آید، مقصود از آن اعتمادی است که لازمه ایمان است.

«در نحوه استعمال عهد جدید نیز معنای ریشه این واژه، "اعتماد" است. این واقعیت که ایمان اساساً همان اتکا و اطمینان به خداست، در سوره مهم قهرمانان ایمان [نامه به عبرانیان، باب، ۱۱، مورد توجه قرار می‌گیرد. ساره در آیه ۱۱ به وعده‌های خدا اطمینان داشت؛ ابراهیم در آیات ۱۷-۱۹ به وعده‌های خداوند و هم به قدرت معجزه‌آسای او اتکا داشت، و نوح در آیه ۷ به هشدارهای خداوند وثوق داشت که به ساختن کشتی مبادرت ورزید. همین پیام اعتماد بر قدرت و وعده‌های خدا، به طور آشکار در اشاره پولس به ایمان ابراهیم در [نامه به [رومیان، باب ۴، آیات ۱۶-۱۸ آمده است.» (۴۹)

اعتماد به خداوند دارای آثار فراوانی است؛ از جمله اینکه به نحو اجتناب‌ناپذیری در حالات و رفتار متفاوت آدمی ظهور و بروز می‌یابد، به گونه‌ای که نبود آن حالات و اعمال، از ضعف و نقصان آن اعتماد حکایت می‌کند. (۵۰) با توجه به همین جنبه از ایمان، می‌توان آن را با اطاعت، امید، وفاداری، یقین و امثال آن سنجید. «اگر شخصی به فردی اعتماد کند، در این صورت، طبعاً گفته‌های او را می‌پذیرد، خواسته‌های او را انجام می‌دهد، به انحای مختلف با او راز و نیاز می‌کند، امیدوارانه چشم به وعده‌هایش می‌دوزد، اتحاد با او را تجربه می‌کند و مانند آن.» (۵۱) و این همه تجلی واقعی آن اعتماد خواهد بود.

شخصی را تصور کنید که بر روی صخره‌ای، در میان دریای متلاطم و خروشان، به دام افتاده، به گونه‌ای که هر لحظه خطر غرق شدن او را تهدید می‌کند. در این هنگام، از دور کشتی‌ای را می‌بیند که به سمتش به پیش می‌آید. شخص به آن کشتی می‌نگرد و اعتقاد پیدا می‌کند که آن کشتی وسیله نجات اوست (وجه معرفتی ایمان). وقتی اضطرابش شدیدتر می‌شود، برای بار دوم به کشتی می‌نگرد و یقین می‌کند که آن کشتی به موقع آمده و او به آن محتاج است و به خاطر همین، به درگاه خدا شکر می‌کند (وجه ارادی ایمان). روشن است که برای نجات آن شخص این دو مرحله از ایمان، کفایت نمی‌کنند، او باید به آن کشتی اعتماد کند و به قصد نجات سوارش شود. از این رو، اگر به دنبال کشتی نروید و به آن اعتماد نکنید و سوارش نشود، آن کشتی

هیچ سودی به حال او نخواهد داشت و هرگز به ساحل سعادت و نجات نخواهد رسید (وجه عاطفی ایمان). (۵۲)

متعلقات ایمان

در فرهنگ مسیحی، نه فقط خدا، بلکه عیسی مسیح نیز متعلق شایسته ایمان تلقی می‌گردد: «ما به عیسی مسیح ایمان آورده‌ایم تا از راه ایمان به مسیح، مورد قبول خدا واقع شویم.» (۵۳) بولتمان درباره تعلق ایمان به خدا و مسیح می‌نویسد: «خدا و مسیح در نزد مؤمن، دو متعلق متفاوت ایمان نیستند که یا هم رتبه باشند و یا یکی از دیگری تبعیت کند. بر عکس، خدا خود، ما را به مسیح پیوند می‌دهد.» (۵۴)

ایمان به مسیح به عنوان «خدا»، شامل ایمان به معجزه رستاخیز او نیز می‌شود. پولس رسول شرط رسیدن به رستگاری را این‌گونه بیان می‌کند: «سخن این است که ما اعلام می‌کنیم: اگر با زبان اقرار دارید که "عیسی خداست"، و اگر در قلبتان ایمان دارید که خدا او را پس از مرگ زنده کرده، در این صورت، رستگار خواهید شد؛ زیرا ایمانی که منجر به حقانیت می‌شود، در قلب جای دارد و اقراری که به رستگاری می‌انجامد، بر زبان جاری است.» (۵۵)

در این گفته، پولس افزون بر مشخص نمودن ماهیت ایمان، که وی آن را پذیرش قلبی و اقرار زبانی می‌داند، متعلق ایمان را اعتقاد به عیسی و رستاخیز او می‌داند. بولتمان در این مورد می‌نویسد: «روشن است که تصدیق عیسی به عنوان خدا به همراه تصدیق معجزه رستاخیز او، یعنی پذیرش صدق این معجزه، ویژگی اصلی ایمان مسیحی است. این دو آموزه، وحدتی درونی به وجود می‌آورند. رستاخیز صرفاً یک واقعه فوق‌العاده استثنایی نیست، بلکه واقعیتی مربوط به رستگاری بشر است که به واسطه آن، عیسی پروردگار گردید. طبعاً به لحاظ وحدت درونی، یا یکی از آموزه‌ها را می‌توان به تنهایی بیان کرد، یا واقعه رستگاری را می‌توان به نحوی متفاوت یا واضح‌تر بیان نمود. این کلیت همواره در نظر است.» (۵۶)

آثار ایمان

ایمان آثار و نتایج بی‌شماری دارد که به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

الف. اطمینان: وقتی انسان به وعده‌های کلام خدا ایمان بیاورد در او اطمینان به وجود می‌آید که بر اثر آن صلح و سلامتی، (۵۷) آرامش (۵۸) و شادی (۵۹) پدید می‌آید. (۶۰)

ب. اتحاد با مسیح: به واسطه حلول روح القدس در قلوب، مسیح در ما ساکن می‌شود و با ما زندگی می‌کند. «لکن شما در جسم نیستید، بلکه در روح، هر گاه روح خدا در شما ساکن باشد و

هرگاه کسی روح مسیح را ندارد، وی از آن او نیست و اگر مسیح در شماست، جسم به سبب گناه مرده است و اما روح به سبب عدالت [دارای] حیات است و اگر روح او، که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدن‌های فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است.» (۶۱)

ج. فهم حقایق دینی: یکی از نتایج ایمان این است که انسان حقایق دینی را به گونه‌ای می‌فهمد که می‌تواند فضل و جمال الهی را مشاهده کند و به معنای آن آگاه شود. (۶۲) بر اثر این فهم، مؤمن به درجه‌ی یقین نایل می‌آید. یقین از گوهر ایمان نیست، اما از توابع نیکوی آن به شمار می‌آید. (۶۳)

د. محبت: محبت به خدا و مسیح و روح‌القدس از نتایج ضروری ایمان است. وقتی فرد فهمید که خداوند از روی لطف و محبت، فرزند یگانه خود، عیسی مسیح، را به فریادش رسانده، تا با فدا نمودن جاننش او را نجات دهد، قلب خود را از محبت او پر ساخته، زندگی‌اش را برای او خاضع می‌گرداند. از این رو، گفته شده است که ایمان با محبت عمل می‌کند و قلب را پاک می‌سازد. و تعلیم رسولان این بود که ایمان بدون محبت ناشدنی است؛ زیرا بدون ایمان در زیر حکم و داوری شریعت قرار داریم و تا وقتی که این‌گونه باشیم، دشمن خداییم و ثمره دشمن خدا بودن، مرگ است... (۶۴)

ه. کارهای نیکو: ایمان لزوماً کارهای نیکو می‌آفریند. سیرت نیکو، کردار شایسته و اطاعت از خدا نشانه‌های ایمان حقیقی‌اند و بدون این نشانه‌ها، ایمان کم سو و مرده می‌نماید. (۶۵) عیسی فرمود: «بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده پدر شما، که در آسمان است، تمجید نمایند.» (۶۶)

ایمان اسلامی

واژه «ایمان» ضد کفر، مصدر باب افعال از ریشه (أ م ن) در لغت، به معنای تصدیق کردن، اذعان نمودن، گرویدن، ایمن گردانیدن، امان دادن و اقرار کردن است. (۶۷) واژه «امن» نیز در زبان عربی به معنای امنیت داشتن، اعتماد ورزیدن و روی کردن است که کلمات امانت و امان نیز از آن برگرفته شده‌اند. فعل «امن»، هم به معنای باور کردن و اعتقاد خود را ظاهر ساختن است و هم با حرف اضافه «باء» به معنای حمایت کردن و امان دادن و امنیت بخشیدن به کار رفته است. واژه «ایمان» در قرآن، گاه به معنای فعل ایمان و گاه به معنای محتوای آن به کار رفته و گاهی نیز هر دو معنا یکجا از آن مستفاد می‌شوند. (۶۸)

تفتازانی می‌گوید: ماده «امن» به دو دلیل به باب افعال برده می‌شود: یکی افاده معنای تعدیه، و دومی رساندن معنای صیروت؛ اولی در آنجا که لفظ ایمان مقرون به «باء» باشد که در

این صورت، به معنای اقرار و اعتراف است؛ مانند: ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ﴾ (بقره: ۲۸۵) اما اگر مقرون به «لام» باشد، معنای اذعان، تصدیق و قبول را افاده می‌کند؛ مانند: ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ﴾ (بوسف: ۱۷) ولی دومی - یعنی معنای صیروت - در آنجاست که ایمان متعدی بنفسه باشد که در این صورت، به معنای «ایمن گردیدن» است؛ زیرا مؤمن به سبب تصدیق و اعتقاد به خداوند از انتساب کذب ایمن می‌گردد. (۶۹)

ماهیت ایمان

متکلمان اسلامی درباره حقیقت ایمان، نظریه‌های گوناگونی ارائه داده‌اند که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. نظریه معرفت‌گرایانه: جهم بن صفوان و پیروانش معتقدند که حقیقت ایمان همان «معرفت عقلی» است. (۷۰) و تفتازانی به اشتباه، نظریه «یکسانی علم و ایمان» را به همه متکلمان شیعه نسبت داده است. (۷۱)

۲. نظریه لفظ‌گرایانه: کزأمیه (پیروان محمد بن کرام سجستانی)، گوهر اصلی ایمان را اقرار زبانی می‌دانند. از این رو، اگر کسی در باطن خود کافر باشد، اما در ظاهر و به زبان، به ایمان اعتراف نماید، مؤمن واقعی است، اگرچه او به سبب کفر باطنی استحقاق خلود در دوزخ داشته باشد. از سوی دیگر، اگر کسی، به ظاهر اظهار کفر نماید، اما در دل مؤمن باشد، او را مؤمن ندانسته، شایسته ورود به بهشت نمی‌دانند. (۷۲) به عقیده آن‌ها، شاخصه اصلی تمایز میان کفر و ایمان، اقرار زبانی به رسالت است.

۳. نظریه تلفیق اظهار زبانی و تصدیق: عده‌ای از متکلمان شیعه همچون محقق طوسی در تجریدالمقائد (۷۳) و محقق حلی در مناهج الیقین (۷۴) معتقدند: حقیقت ایمان تصدیق قلبی و اقرار زبانی است.

۴. نظریه عمل‌گرایانه: معتزله و خوارج بر این عقیده پای می‌فشارند که حقیقت ایمان، همان عمل است. از این رو، خوارج مرتکبان به گناه و کردار زشت را مؤمن نمی‌دانند و معتزله آنان را در مرتبه‌ای میان کفر و ایمان قرار می‌دهند. (۷۵)

۵. نظریه تصدیق‌گرایانه: جمهور اشاعره ایمان را از مقوله «تصدیق قلبی» می‌دانند. (۷۶) برخی از دانشمندان شیعه نیز این رویکرد را پذیرفته و معتقدند: ایمان به خدا فراتر از معرفت عقلی است. (۷۷)

۶. نظریه جمع‌گرایانه: شیخ مفید و بیشتر علمای سلف اعتقاد دارند که ایمان اعتقاد قلبی، اقرار زبانی و عمل با جوارح است. (۷۸)

پس از بیان اقوال گوناگون درباره حقیقت ایمان، بایسته است بدانیم که بسیاری از متکلمان معاصر شیعه درباره حقیقت

ایمان به نظریه «تصدیق‌گرایانه» روی آورده، اقرار زبانی و عمل جوارحی را از لوازم لاینفک ایمان به شمار آورده‌اند: «حقیقت ایمان تسلیم قلب است. تسلیم زبان یا فکر و عقل اگر با تسلیم قلب توأم نباشد ایمان نیست. تسلیم قلب مساوی است با تسلیم سراسر وجود انسان و نفی هرگونه جحود و عناد» (۷۹) بدین روی، رسوخ و استقرار عقیده در قلب را ایمان می‌گویند؛ یعنی اعتقاد علمی باید با جان و قلب انسان معتقد و عالم عجین شود و در اوصاف نفسانی و اعمال بدنی او جلوه کند. بنابراین، عقیده‌ای که تنها در ذهن بماند و در جان و قلب آدمی جای نگیرد، ایمان نیست؛ چنان‌که فرمود: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾ (نمل: ۱۴) همچنین به کسی که عقیده حق را تنها بر زبان می‌راند و در دل به آن باور ندارد، مؤمن نتوان گفت: ﴿مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَقْوَابِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ﴾ (مانده: ۲۱) عقد علمی، که قضیه ذهنی و معقول است، تا با جان عالم گره نخورد، ایمان نیست. (۸۰)

عَلَمًا مَهْ طَبَاطِبَائِي، در تعریف «ایمان» می‌نویسد: «ایمان همان قرار گرفتن عقیده در قلب است که از ماده «أمن» گرفته شده است و مناسبتش این است که مؤمن در واقع، موضوعات اعتقادی خود را از شک و ریب، که اُفت اعتقاد است، امنیت بخشیده است.» (۸۱) وی در جای دیگر، (۸۲) می‌نویسد: ایمان علم به چیزی و التزام عملی نسبت به آن است. بنابراین، صرف علم و یقین به وجود چیزی بدون التزام عملی نسبت به آن، ایمان نمی‌باشد: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾ (نمل: ۱۴) و «أَصْلُهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ» (حائیه: ۲۳)

ایشان در تعریف اخیر، ایمان را به معنای علمی گرفته که منشأ عمل باشد؛ یعنی علمی که در جان آدمی رسوخ نموده، موجب اوصاف نفسانی و اعمال بدنی می‌شود و این همان تصدیق قلبی است. از این رو، ایشان صرف دانستن و معرفت به خدا و پیامبران و کتب آسمانی را مقوم ایمان نمی‌داند، بلکه این نوع آگاهی را مقدمه و شرط لازم برای تحقق ایمان دانسته، اذعان و تصدیق را، که امری درونی و قلبی است و موجب التزام عملی به لوازم آن می‌شود، در ماهیت ایمان دخیل می‌داند و چنین توضیح می‌دهد: ایمان به معنای اذعان و تصدیق به چیزی و التزام به لوازم آن است. بنابراین، در قرآن کریم، ایمان به خداوند به معنای تصدیق به یگانگی او و تصدیق به پیغمبران و روز قیامت و همه آنچه را که فرستادگان او آورده‌اند، می‌باشد، البته تا اندازه‌ای با پیروی عملی؛ یعنی مؤمن فی‌الجملة، باید از تصدیقات خود پیروی نیز بنماید. بدین روی، هر جا قرآن صفات نیک مؤمنان را می‌شمارد و یا از پاداش جزیل آنان سخن می‌گوید، به دنبال ایمان، «عمل صالح» را هم ذکر می‌کند: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ

فَلَنَجْزِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾ (نحل: ۹۷)؛ ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَتَىٰ﴾ (رعد: ۲۹) و آیات بسیار دیگر. بنابراین، صرف اعتقاد به چیزی بدون التزام به لوازم و آثار آن، ایمان نیست؛ زیرا ایمان علم به چیزی است که همراه با سکون و اطمینان باشد و چنین سکون و اطمینانی ممکن نیست که منفک از التزام به لوازم باشد. آری، علم گاهی از سکون و التزام جدا می‌شود؛ مانند بسیاری از معتادان به عادات‌های زشت و یا مضر که علم به زشتی و یا ضرر عادت خود دارند، ولی در عین حال، آن را ترک نمی‌کنند و عذر می‌آورند که ما معتادیم. قرآن کریم نیز درباره منکران دعوت‌های پیامبران می‌فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾ اگرچه ایمان در بعضی مواقع، به خاطر هواهای نفسانی، از وجود التزام عملی به لوازم خود جدا می‌شود، اما این مطلب همیشگی و همه جایی نیست؛ بدین معنا که برخی از مؤمنان در مواردی، هواهای نفسانی بر آن‌ها غلبه می‌کند و مرتکب گناه می‌شوند، اما این بدان معنا نیست که آن‌ها هیچ‌گاه به لوازم ایمانشان پایبند نباشند. (۸۳)

بنابراین، از منظر مرحوم علامه طباطبائی، ایمان باوری است قلبی که منشأ عمل و تسلیم می‌باشد؛ چنان‌که در ذیل آیه شریفه ﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ﴾ (اعراف: ۱۵۶) می‌نویسد: ایمان آوردن به آیات، به معنای تسلیم در برابر هر آیه و نشانه‌ای است که از طرف خداوند رسیده باشد، چه اینکه آن نشانه معجزه باشد؛ مانند معجزات حضرت موسی و عیسی و رسول خدا ﷺ و چه اینکه احکام آسمانی باشد؛ مانند شرایع دین حضرت موسی و دستورات سایر انبیاء ﷺ و چه خود انبیا باشند، و یا نشانه‌ای از نشانه‌های نبوت پیغمبری باشد؛ مانند نشانه‌هایی که خداوند در تورات حضرت موسی و انجیل حضرت عیسی برای حضرت محمد ﷺ ذکر کرده است. همه این‌ها آیات الهی هستند و بر همه واجب است در برابر آن‌ها تسلیم شوند. (۸۴)

ایمان و علم

از آنچه درباره ماهیت ایمان گفته شد، روشن می‌شود که میان ایمان و علم، رابطه‌ای تنگاتنگ وجود دارد. اما ایمان غیر از علم است؛ زیرا علم و ادراک، حظ عقل، و ایمان بهره قلب است. انسان به مجرد آنکه به خدا و ملائکه و پیغمبران و روز قیامت علم پیدا کرد، نمی‌توان او را «مؤمن» گفت؛ چنانکه ابلیس تمام این امور را علماً و ادراکاً می‌دانست و حق تعالی او را «کافر» خواند، و چه بسا فیلسوفی بتواند با برهان‌های فلسفی، شعب توحید و مراتب آن را مبرهن کند، اما خود، مؤمن به خدا نباشد؛ یعنی علمش از مرتبه عقل و کلیت و تعقل، به مرتبه قلب و جزئیت و وجدان نرسیده باشد. (۸۵)

افزون بر آن، ایمان امری اختیاری است، و حال آنکه علم ممکن است به شکل غیر اختیاری برای انسان حاصل شود. (۸۶)

بنابراین، می‌توان گفت: ایمان بدون علم ممکن نیست، اما علم بدون ایمان امکان دارد. ایمان هیچ گاه مستقل و جدا از نوعی معرفت به متعلق ایمان نخواهد بود. استناد ایمان، یا برهان عقلی است و یا دلیل نقلی و گاه نیز وجدان کشفی است. همان‌گونه که برای ارزیابی برهان عقلی و نقلی، معیار خاصی وجود دارد، برای مشاهده نیز معیار ویژه‌ای، که صحت کشف را ارزیابی کند، وجود دارد. (۸۷)

در قرآن کریم نیز آیاتی وجود دارند که بر لزوم شناخت و معرفت در ایمان دلالت دارند؛ مانند: ﴿لَهَيْلِكُمْ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْتِهِ وَيُحِبِّي مَنْ حَيٍّ عَنْ بَيْتِهِ﴾ (انفال: ۴۲)؛ ﴿بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾ (روم: ۲۹)؛ ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا﴾ (حجرات: ۱۵)؛ ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ﴾ (دخان: ۸-۹) و آیات فراوان دیگر.

علم‌نامه طباطبائی نیز با استناد به برخی از آیات، به این نتیجه رسیده‌اند که علم لازمه ایمان است، اما ایمان صرف دانستن نیست؛ یعنی صرف علم به چیزی و یقین به اینکه آن چیز حق است، در حصول ایمان کافی نیست و صاحب آن علم را نمی‌توان «مؤمن» نامید، بلکه باید ملتزم به مقتضای علم خود نیز باشد و طبق مؤذای علم، عقد قلبی داشته باشد، به گونه‌ای که آثار عملی علم - هرچند فی الجمله - از وی بروز نمایند. بنابراین، کسی که علم دارد به اینکه خدای تعالی معبودی است که جز او معبودی نیست و التزام به مقتضای علمش نیز دارد، یعنی در مقام انجام مراسم عبودیت و عبادت خدا بر می‌آید، چنین کسی مؤمن است. اما اگر علم مزبور را دارد، ولی التزام به آن را ندارد، یعنی اعمالی که نشانه عبودیت باشند از او سر نزنند، چنین کسی عالم است، اما مؤمن نیست. (۸۸)

در جای دیگر، با تکرار این مطلب که ایمان صرف دانستن نیست، می‌نویسد: مجزّد دانستن و درک کردن با استکبار و انکار می‌سازد، و چون می‌دانیم ایمان با انکار نمی‌سازد، نتیجه می‌گیریم که ایمان صرف ادراک نیست، بلکه قبول مخصوصی است از ناحیه نفس نسبت به آنچه درک کرده است؛ قبولی که باعث شود نفس در برابر آن، ادراک و آثاری را که اقتضا دارد تسلیم شود. نشانه داشتن چنین قبولی آن است که سایر قوا و جوارح آدمی نیز آن را قبول نموده، مانند خود نفس در برابرش تسلیم شوند. برای مثال، بسیاری از معتادان را می‌بینیم که با علم و درک زشتی و پلیدی عملی، به آن عمل اعتیاد دارند و

نمی‌توانند خود را از آن باز دارند؛ زیرا تنها قبح آن را درک کرده‌اند، ولی به آن ایمان ندارند. در نتیجه تسلیم درک خود نمی‌شوند. اما بعضی دیگر از همین اشخاص را می‌بینیم که افزون بر درک، تسلیم هم شده‌اند. از این رو، توانسته‌اند بدون درنگ، دست از آن کار بردارند. و این همان ایمان است. (۸۹)

ایمان و عمل

ایمان چیزی بیش از علم است و در ماهیت و حقیقت خود، تسلیم و خضوع در برابر حق را به همراه دارد و همین موجب می‌شود تا ارتباط تنگاتنگی با مقوله عمل داشته باشد. علم‌نامه طباطبائی نیز بر التزام عملی به لوازم ایمان تأکید کرده‌اند. در اینجا ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا عمل جزء حقیقت ایمان است و یا از لوازم آن به شمار می‌آید؟ پیشینه این مسئله به صدر اسلام برمی‌گردد و - همان‌گونه که اشاره شد -



عده‌ای از فرقه‌ها و مکاتب اسلامی، مانند خوارج و معتزله، عمل را در حقیقت و گوهر ایمان جای دادند و در نتیجه، کسی را که اطاعت نکند و یا بر خلاف ایمان خود عمل نمایند مؤمن نمی‌خوانند.

اما شیعه بر این اعتقاد است که ماهیت ایمان همان «تصدیق» است و عمل و اطاعت جزء آن به حساب نمی‌آید؛

زیرا اگر اطاعت جزء ایمان باشد، لازم می‌آید در بسیاری از آیات، که عمل صالح را به ایمان عطف کرده است، مانند «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (بقره: ۲۷۷) تکرار بدون فایده صورت گرفته باشد. بنابراین، از نگاه ما، مؤمنانی که به مقتضای ایمان خود عمل نمی‌کنند و یا مرتکب گناه می‌شوند، از دایره ایمان خارج نمی‌گردند، بلکه مؤمن فاسق قلمداد می‌شوند. (۹۰)

افزون بر وجود آیاتی که در آن‌ها عمل صالح به ایمان عطف شده است، آیاتی نیز وجود دارند که به نحو بهتری به جدایی عمل از ایمان شهادت می‌دهند؛ مانند: «وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ فِيهَا شَيْئاً» (نساء: ۱۲۴)، این آیه نشان می‌دهد که عمل صالح گاهی همراه ایمان و گاهی بدون آن صورت می‌گیرد و آیه «وَالْمُحْسِنِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (نساء: ۱۶۲) و آیات دیگر. (۹۱)

علامه طباطبائی نیز بر این عقیده هستند که عمل از حقیقت ایمان خارج است؛ زیرا عمل با نفاق جمع می‌شود؛ یعنی منافقان، که حق بر ایشان ظهور علمی یافته، عمل می‌کنند، اما در عین حال، ایمان ندارند. (۹۲)

به هر روی، درست است که عمل از ماهیت ایمان جداست، اما بدون شک، در قوت و ضعف ایمان تأثیر بسزایی دارد. ایمان در اثر مداومت در اطاعت، قوی و در اثر ارتکاب گناهان، ضعیف می‌شود و همین قوت اثر و ضعف آن کاشف از این است که مبدأ اثر قوی یا ضعیف بوده است: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (فاطر: ۱۰): «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّؤَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ.» (روم: ۱۰) بنابراین، ثمره درخت ایمان عمل شایسته است و اگر ایمانی این ثمره را به بار نیاورد، معلوم می‌شود که ضعیف و یا بر اثر تکرار گناهان، نابود شده است. (۹۳)

متعلق ایمان

یکی از مباحث مهم درباره ایمان، این است که ایمان به چه چیزهایی تعلق می‌گیرد؟ در بسیاری از آیات، ایمان یا مؤمن به طور مطلق آمده و متعلق آن ذکر نشده است؛ مانند: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (عصر: ۳): «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (نحل: ۹۷): «وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (مائده: ۵۷)؛ و آیات دیگر. اما در بسیاری از آیات، با تعابیر گوناگون، متعلق ایمان را «اللَّهُ» ذکر کرده است؛ مانند: «وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ» (تغابن: ۹): «مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ» (بقره: ۱۱۲): «وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ» (لقمان: ۲۲) و «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ» (فصلت: ۳۰)

و در آیات بسیاری، در کنار ایمان به «اللَّهُ»، ایمان به قیامت،

ملائکه، کتب آسمانی و پیامبران نیز ذکر شده است؛ مانند: «وَلَكِنَّ الْإِيمَانَ مِنَ اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ» (بقره: ۱۷۷) و «لَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ» (حدید: ۲۱): «وَأَمْنُوا بِمَا نَزَّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ» (محمد: ۲) در برخی از آیات، متعلق ایمان را «غیب» می‌داند: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» (بقره: ۳)

بنابراین، متعلق ایمان از نگاه قرآن، عبارت است از: الله، معاد، رسالت، غیب، ملائکه، پیامبران و کتب آسمانی.

مسئله دیگر در ارتباط با متعلق ایمان، این است که از دیدگاه قرآن، ایمان نسبت به متعلقات خود، باید مطلق باشد و تبعیض بر نمی‌دارد. آیاتی در قرآن به این مسئله می‌پردازند: «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (بقره: ۸۵) و یا آیه «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَسْتَحْذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا» (نساء: ۱۵۰-۱۵۱)

علامه طباطبائی در تفسیر آیه اخیر می‌نویسد: منظور از «کفار» در این آیه، که به خدا و پیامبران او کفر می‌ورزند، یهود و نصارا هستند؛ یهود به حضرت موسی ایمان آورده، به حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله کفر می‌ورزند و نصارا به حضرت موسی و عیسی علیه السلام ایمان دارند، ولی به حضرت محمد صلی الله علیه و آله کفر می‌ورزند. این دو طایفه بر این پندارند که به خدا و به بعضی از رسولان او کفر نورزیده‌اند، بلکه تنها به برخی از رسولان او کافر شده‌اند، در حالی که این آیه به طور مطلق فرموده است: این‌ها به خدا و به همه رسولان او کفر ورزیده‌اند. سپس برای توضیح مراد از اطلاق در آیه «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ...»، جمله «يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا... وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ» را بر آن عطف کرد. حاصل بیان چنین است که یهود و نصارا به خدا و به همه رسولان او کافرند؛ زیرا می‌گویند: «ما به بعضی ایمان داریم و به بعضی دیگر کافریم»، می‌خواهند بین خدا و رسولان او جدایی ایجاد کنند؛ یعنی به خدا و بعضی از رسولانش ایمان آورند و به بعضی دیگر از رسولانش کفر بورزند، با اینکه آن بعض نیز فرستاده خداست و رد آن ردّ خدای تعالی است.

آن‌گاه به بیانی دیگر و با عطف تفسیر، مطلب را روشن تر نموده، می‌فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يَسْتَحْذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» می‌خواهند بین ایمان به خدا و همه رسولانش و کفر به خدا و همه رسولانش راهی میانه اتخاذ کنند؛ یعنی به بعضی از رسولان خدا ایمان بیاورند و به بعضی دیگر کافر شوند، در حالی که تنها یک راه به سوی خدا وجود دارد و آن ایمان به او و به همه

رسولان اوست؛ زیرا رسول بدان دلیل که فرستاده خداست از خود چیزی و اختیاری ندارد. پس ایمان به رسول خدا، ایمان به خداست و کفر به او، کفر محض به خداست.

بنابراین، کفر به بعضی و ایمان به بعضی دیگر از رسولان به همراه ایمان به خدای تعالی، چیزی جز جدایی انداختن میان خدا و رسولان او و استقلال دادن به رسول نیست و معنایش این است که ایمان به آن رسول، هیچ ربطی به ایمان به خدا ندارد؛ کفر به او نیز ربطی به کفر به خدای تعالی ندارد. در نتیجه، این روش، روشی میانه است، اما چیزی جز پندار باطل نمی‌باشد؛ زیرا نمی‌توان رسالت کسی را فرض کرد که ایمان و کفر او هیچ ربطی به ایمان و کفر به خدای متعال نداشته باشد. با این بیان، روشن شد که ایمان و خضوع در مقابل رسولی که چنین شأنی دارد - یعنی مستقل است و کفر و ایمان به او هیچ ارتباطی به کفر و ایمان به خدا ندارد - شرک به خداست. بدین روی، خداوند پس از توصیف یهود و نصارا، می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا﴾ (نساء: ۱۵۱) (۹۴)

بنابراین، ایمان باید مطلق باشد و ایمان تبعیضی هیچ سودی در پی نداشته، انسان را به رستگاری ابدی رهنمون نمی‌سازد. سرّ مطلب آن است که توحید در اسلام دارای مراتب است و اولین مرتبه و نصاب آن این است که شخص امور ذیل را بپذیرد:

الف. واجب الوجود منحصر به الله است.

ب. الله خالق است.

ج. ربوبیت تکوینی از آن اوست.

د. ربوبیت تشریحی مختص اوست.

ه. کسی جز الله، شایسته پرستش نیست.

پس از پذیرش این پنج عقیده، او پا به عرصه توحید و اسلام گذاشته است و می‌تواند با سیر تکاملی خود، در دو حوزه علم و عمل به مراتب بالاتری از توحید نایل آید. (۹۵)

حال اگر فردی یکی از این پنج عقیده را نپذیرد و یا پس از پذیرش، انکار نماید، از وادی اسلام خارج شده، در زمره کفار قرار می‌گیرد. برای مثال، ابلیس، که داستانش به طور مکرر در قرآن بیان شده است، به خالقیّت الله (۹۶) و ربوبیت او (۹۷) و روز قیامت، (۹۸) اعتقاد داشت و به فرموده امام علی علیه السلام، شش هزار سال خدا را عبادت کرد، (۹۹) اما تنها بدین دلیل که توحید در ربوبیت تشریحی نداشت، خداوند او را کافر نامید. (۱۰۰)

آثار ایمان

ایمان افزون بر نجات انسان از آتش دوزخ، آثار و کارکردهایی نیز در حیات دنیوی دارد. از آیات قرآن استفاده می‌شود که هر کس به خدا و پیامبر او ایمان آورد و مطابق آن عمل کند، زنده

می‌شود، و هر کس این چنین نباشد، قهراً مرده خواهد بود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ (انفال: ۲۴) در آیه دیگری، منظور خود را از این زندگی بیان می‌کند: ﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾ (نحل: ۹۷) یعنی: خداوند به انسان‌های مؤمنی که کارهای نیک انجام می‌دهند، حیات پاکیزه‌ای می‌بخشد.

عَلَّامَهُ طِبَاطِبَائِي در معنای «حیات طیبیه» می‌نویسد: معنای «حیات طیبیه» این نیست که خداوند زندگی طبیعی و مادی او را خوب و پاکیزه می‌کند؛ زیرا زندگی طبیعی محکوم به



زوال و دگرگونی است و این نمی‌تواند طیب باشد. بنابراین، خداوند مؤمنان را به زندگی جدیدی زنده می‌کند که آن غیر از زندگی است که به دیگران نیز داده است. خداوند در این آیه، نفرمود اگر کسی مؤمن بود و عمل خوب کرد، ما زندگی موجود او را پاکیزه می‌کنیم؛ یعنی تنها صفت زندگی او را، که مثلاً خبیث بود، به طیب تبدیل می‌کنیم، بلکه فرمود: ما او را به زندگی پاکیزه زنده می‌کنیم و از این تعبیر، استفاده می‌شود که مقصود از «حیات طیبیه» یک زندگی تازه‌ای است که در حریم آن آلودگی راه ندارد و آثار حقیقی بر آن مترتب می‌شود. (۱۰۱)

عَلَّامَهُ طِبَاطِبَائِي آن‌گاه به آثار حیات طیبیه اشاره می‌کند و می‌نویسد: مؤمنان در حیات طیبیه دارای علم و قدرتی هستند

که می‌توانند حقیقت اشیا را ببینند، از این رو، اشیا در نگاه آنان، به دو گونه حق و باطل نمودار می‌شود. آنان از امور باطل، که زندگی مادی دنیا و ظواهر فریبنده آن است، دوری می‌کنند و به عزت خداوند اعتزاز می‌جویند. وقتی عزت مؤمنان از خدا شد، دیگر وسوسه‌های شیطان و هوا و هوس‌های نفس‌اناره و فریبندگی‌های دنیا نمی‌توانند آن‌ها را دلیل سازند؛ زیرا دریافته‌اند که دنیا و نعمت‌هایش فناپذیرند.

صاحبان حیات طیبه دل در گرو پروردگار خویش سپرده‌اند و جز او را نمی‌خواهند و جز تقرب به درگاه او را دوست نمی‌دارند. آن‌ها تنها از سخط خدا در هراسند و برای خویشتن زندگی پاک و جاودانه‌ای سراغ دارند که جز پروردگار بخشنده و مهربان آن را اداره نمی‌کند و در مسیر زندگی خود، جز معصیت و نافرمانی خدا، همه چیز را جمیل و زیبا می‌بینند.

وقتی انسان به چنین جایگاهی برسد، در نفس خود نور و کمال و قوت و عزت و لذت و سروری می‌یابد که نه می‌توان اندازه‌اش گرفت و نه می‌توان توصیفش نمود. و چرا این‌گونه نباشد و حال آنکه او در حیاتی جاودانه و نعمتی فناپذیر و لذتی خالص از درد و کدورت و سعادت‌ی خالی از شقاوت غرق است؟ و این همه، آثاری است حقیقی و ماندگار از آن حیات طیبه. بنابراین، زندگی پاکیزه حیاتی است خالص که هیچ خبائتی در آن نیست تا آن را فاسد و یا آزارش را تباه سازد. (۱۰۲)

علماء طباطبائی در جایی دیگر، به کرامت‌هایی که خداوند به مؤمنان در دنیا عنایت فرموده است، اشاره می‌کند و می‌نویسد: خداوند این افراد را به حیاتی طیبه زنده می‌کند و به روح ایمان تأیید می‌نماید، (۱۰۳) از تاریکی‌ها بیرون و به سوی نور حرکتشان می‌دهد، (۱۰۴) برایشان نوری ایجاد می‌کند که با آن نور مسیر زندگی را طی می‌کنند، (۱۰۵) خداوند ولی و سرپرست ایشان است، (۱۰۶) آن‌ها نه ترسی دارند و نه دچار اندوه می‌گردند، (۱۰۷) خداوند همواره با آن‌هاست، (۱۰۸) اگر او را بخوانند دعایشان را مستجاب می‌کند، (۱۰۹) و چون به یاد او بیفتند او نیز به یادشان خواهد بود، (۱۱۰) و فرشتگان همواره به بشارت و سلام بر آنان نازل می‌شوند (۱۱۱) و غیر آن. (۱۱۲)

اما قرآن درباره کسانی که مؤمن نیستند، می‌فرماید: خداوند آن‌ها را گمراه می‌کند، از نور به سوی ظلمت بیرون می‌برد، بر دل‌هایشان مهر می‌زند، برگوش و چشمانشان پرده می‌افکند، رویشان را به عقب برمی‌گرداند، شیطان‌ها را قرین و دمساز آنان می‌کند تا گمراهشان کند، به طوری که از گمراهیشان خرسند باشند و بیندارند که راه همان است که ایشان دارند، شیاطین کارهای زشتشان را در نظرشان زینت می‌بخشند، شیاطین سرپرست آن‌ها هستند، خداوند آن‌ها را به

طریقی که خودشان نیز نفهمند، استدراج می‌کند و آن‌ها را به لذایت و زینت‌های ظاهری دنیا سرگرم می‌کند تا از اصلاح خود غافل بمانند و به ادامه طغیان وادارشان می‌دارد تا بکلی سرگردان شوند و... (۱۱۳)

بنابراین، مؤمن در دنیا غرق در شادی، شکیبایی، آرامش، هدایت، رضایت و عبادت است، اما کافر در دنیا، با گمراهی، جهالت، سرگردانی، غم و اندوه و احساس پوچی و بی‌معنایی همراه است.

پی‌نوشت‌ها

1. faith.
 - ۲- اعمال، ۳۱:۱۶؛ رومیان، ۹:۱۵؛ افسسیان ۲:۸.
 - ۳- غلاطیان، ۳:۵ و ۱۴.
 - ۴- اعمال، ۹:۱۵؛ ۱۸:۲۶.
 - ۵- قرنتیان دوم، ۱:۲۴؛ رومیان، ۱۱:۲۰؛ اول پطرس، ۱:۵؛ اول یوحنا، ۴:۵.
 - ۶- اعمال: ۹:۱۴.
 - ۷- مرقس، ۹:۲۳؛ رومیان، ۴:۱۸-۲۱؛ عبرانیان، ۱۱:۳۲-۴۰.
 - ۸- یوحنا، ۹:۱۶؛ رومیان، ۱۴:۲۳.
9. John Hick, "FAITH", IN *Encyclopedia of Philosophy*, (Ed.) Paul Edwards, V.3, P. 165.
10. Ibid.
- ۱۱- محسن جوادی، ایمان در عرصه کلام و قرآن، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۱۹-۲۰.
12. science.
13. Opinion.
 - ۱۴- محسن جوادی، پیشین، ص ۸۵.
 - ۱۵- محمدتقی فغانی، ایمان دینی در اسلام و مسیحیت، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۸، ص ۸۵ و ۸۶.
 - ۱۶- محسن جوادی، پیشین، ص ۲۴.
 - ۱۷- همان، ص ۲۳.
 - ۱۸- همان، ص ۲۴.
 - ۱۹- محمدتقی فغانی، پیشین، ص ۸۷.
 - ۲۰- جان هیک، فلسفه دین، ترجمه بهزاد سالکی، تهران، الهدی، ۱۳۷۶، ص ۱۳۲، به نقل از:

The Catholic Encyclopedia, (New York: Robert Appleton Co., 1912), X111,1.

 - ۲۱- جان هیک، پیشین.
 - ۲۲- برای اطلاع از این نظریه‌ها، رک: جان هیک، پیشین، ص ۱۳۶-۱۴۴.
23. trust.
24. *The Encyclopedia of Philosophy*, Ibid, P.166.
25. belief that.
26. belief in.
 - ۲۷- محسن جوادی، پیشین، ص ۲۸.
28. Recharad Swinburne, *Faith and Reason*, (New York: Oxford University Press inc, 1997?), p. 110.
 - ۲۹- محسن جوادی، پیشین، ص ۳۰.
 - ۳۰- جان هیک، پیشین، ص ۱۴۹.
 - ۳۱- همان، ص ۱۵۱.
 - ۳۲- همان، ص ۱۵۰.
33. Puzzle pictures.
 - ۳۴- جان هیک، پیشین، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.
 - ۳۵- محسن جوادی، پیشین، ص ۵۱ و ۵۲.

- ۳۶- همان، ص ۵۳.
- ۳۷- رومیان، ۱۹:۱-۲۰.
- ۳۸- مزمور، ۱۰:۹.
- ۳۹- چارلز هورن، نجات شناسی، ترجمه سارو خاچیکی، تهران، آفتاب عدالت، ۱۳۶۱، ص ۸۹.
- ۴۰- مایکل پترسون و دیگران، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۶، ص ۵۰۴.
- ۴۱- همان، ص ۹۵.
- ۴۲- همان، ص ۹۲.
- ۴۳- سارو خاچیکی، اصول مسیحیت، ج دوم، تهران، حیات ابدی، ۱۹۸۲ م، ص ۹۵.
- ۴۴- امثال، ۲۶:۲۳.
- ۴۵- متی، ۲۹:۲۸-۱۱.
- ۴۶- هنری تیسین، الهیات مسیحی، ترجمه ط. میکائیلیان، تهران، حیات ابدی، ص ۲۵۸.
- ۴۷- عبرانیان، ۱:۱۱.
- ۴۸- چارلز هورن، پیشین، ص ۹۰.
- ۴۹- الوین پلاتینجا، عقل و ایمان، ترجمه بهناز صفری، قم، اشراق، ۱۳۸۱، ص ۳۳.
- ۵۰- همان.
- ۵۱- همان.
- ۵۲- القس جیمس انس الامیرکائی، نظام التعليم فی علم اللاهوت القويم، بیروت، مطبعة الامیرکائی، ۱۸۸۸، ج ۲، ص ۳۴۳ و ۳۴۴.
- ۵۳- غلاطیان، ۱۶:۲.
- ۵۴- الوین پلاتینجا، پیشین، پاورقی ص ۱۳۷.
- ۵۵- رومیان، ۸:۱۰-۱۰.
- ۵۶- الوین پلاتینجا، پیشین، ص ۳۷.
- ۵۷- پس چون که به ایمان عادل شمرده شدید، نزد خدا سلامتی داریم به وساطت خداوند ما عیسی مسیح» (رومیان، ۱:۵).
- ۵۸- عبرانیان، ۳:۴.
- ۵۹- اول پطرس، ۸:۱ / القس جیمس انس الامیرکائی، پیشین، ج ۲، ص ۳۴۲.
- ۶۰- هنری تیسین، پیشین، ص ۲۵۹.
- ۶۱- رومیان، ۱۱:۹-۸.
- ۶۲- القس جیمس انس الامیرکائی، پیشین، ص ۳۴۲-۳۴۳.
- ۶۳- همان، ص ۳۴۶.
- ۶۴- همان.
- ۶۵- همان.
- ۶۶- متی، ۱۶:۵.
- ۶۷- خلیل بن احمد فراهیدی، ترتیب کتاب العین، مقدمه و تعلیق محمدحسن بکائی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۴ ق، وازه «ایمان» / ابن منظور، لسان العرب المحيط، مقدمه شیخ عبدالله علایلی، بیروت، دارالجمیل و داراللسان العرب، ۱۴۰۸ ق، وازه «امن»، ج ۱ / ابن اثیر، النهاية، تحقیق طاهر احمد زوی و محمود طنناحی، ج چهارم، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷، ج ۱، وازه «امن».
68. L. Gardet, "Iman", In *The Encyclopadia of Islam*, V.III, Leiden E.J. Brill and London Luzac & co. 1986, P. 1170.
- ۶۹- سعدالدین تفتازانی، شرح المقاصد، تحقیق و تعلیق و مقدمه و عبد الرحمن عمیره، بیروت، عالم الکتب، ج ۵، ص ۱۷۵-۱۷۷.
- ۷۰- همان، ص ۷۶ / فاضل مقداد سیوری، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، تحقیق سیدمهدی رجائی، به اهتمام سید محمود مرعشی، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ ق، ص ۴۳۹.
- ۷۱- سعدالدین تفتازانی، پیشین.
- ۷۲- همان.
- ۷۳- نصیرالدین طوسی، تجرید الاعتقاد، تحقیق محمدجواد حسینی جلالی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۷ ق، ص ۳۰۹.
- ۷۴- علامه حلی، مناهج الیقین فی اصول الدین، تحقیق بعقوب
- جعفری، تهران، اسوه، ۱۴۱۵ ق، ص ۵۳۲.
- ۷۵- فاضل مقداد سیوری، پیشین، ص ۴۳۹ / سعدالدین تفتازانی، پیشین، ص ۱۷۵.
- ۷۶- سعدالدین تفتازانی، پیشین، ص ۱۷۵.
- ۷۷- علامه حلی، انوارالملکوت فی شرح الیاقوت، تحقیق محمدمهدی نجمی، ج دوم، رضی و بیدار، ۱۳۶۳، ص ۱۷۹ / ابن میثم بحرانی، قواعدالمرام فی علم الکلام، تحقیق سیداحمد حسینی، ج دوم، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ ق، ص ۱۷۰.
- ۷۸- ابن میثم بحرانی، پیشین، ص ۱۷۰ / فاضل مقداد سیوری، پیشین، ص ۴۴۰.
- ۷۹- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج دوم، تهران، صدرا، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۹۱.
- ۸۰- عبدالله جوادی آملی، تسنیم (تفسیر قرآن کریم)، قم، اسراء، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۵۶ و ۱۵۷.
- ۸۱- سید محمدحسین طباطبائی، المیزان فی تفسیرالقرآن، ج پنجم، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۲ ق، ج ۱، ص ۴۵.
- ۸۲- همان، ج ۱۸، ص ۱۵۸.
- ۸۳- همان، ج ۱۵، ص ۶.
- ۸۴- همان، ج ۸، ص ۲۷۷.
- ۸۵- روح الله موسوی خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۷، ص ۸۷ و ۸۸.
- ۸۶- محمدتقی مصباح، اخلاق در قرآن، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۲۸.
- ۸۷- عبدالله جوادی آملی، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۷.
- ۸۸- سید محمدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۱۸، ص ۲۵۹.
- ۸۹- همان، ج ۱۱، ص ۳۵۴.
- ۹۰- علامه حلی، انوارالملکوت فی شرح الیاقوت، ص ۱۷۹-۱۸۰.
- ۹۱- مانند آیات: اعراف: ۱۵۸ / سجده: ۱۸-۲۰ / فاطر: ۱۰.
- ۹۲- سید محمدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۱۸، ص ۲۵۹.
- ۹۳- همان، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.
- ۹۴- همان، ج ۵، ص ۱۲۵-۱۲۶.
- ۹۵- محمدتقی مصباح، معارف قرآن، ج دوم، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۶۰.
- ۹۶- «مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی.» (اعراف: ۱۲)
- ۹۷- «گفت: پروردگارا، به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، من [هم گناهانش را] در زمین برایشان می آریم و همه را گمراه خواهم ساخت.» (حجر: ۳۹)
- ۹۸- «گفت: پروردگارا، پس مرا تا روزی که برانگیخته خواهند شد، مهلت ده.» (حجر: ۳۶)
- ۹۹- نهج البلاغه، خطبه قاصعه.
- ۱۰۰- بقره: ۳۴.
- ۱۰۱- سید محمدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۱۲، ص ۳۴۲.
- ۱۰۲- همان، ج ۱۲، ص ۳۴۲ و ۳۴۳.
- ۱۰۳- مجادله: ۲۲.
- ۱۰۴- مجادله: ۲۲.
- ۱۰۵- انعام: ۱۲۲.
- ۱۰۶- بقره: ۲۵۷ / آل عمران: ۶۸.
- ۱۰۷- مائده: ۶۹.
- ۱۰۸- توبه: ۴۰.
- ۱۰۹- غافر: ۶۰.
- ۱۱۰- بقره: ۱۵۲.
- ۱۱۱- هود: ۶۹ / نحل: ۳۲ / غافر: ۷ / شوری: ۵.
- ۱۱۲- سید محمدحسین طباطبائی، پیشین، ج ۲، ص ۹۱.
- ۱۱۳- همان.